

واکاوی وجوه تعاملی عرفان و سیاست در اندیشه‌های نجم‌الدین رازی

علی شیرخانی* / جعفر ساسان**

(۱۰۸-۸۵)

چکیده

رابطه عرفان و سیاست در اندیشه سیاسی اسلام، از گذشته‌های دور مطرح بوده است و برخی از عرفای مسلمان، همچون نجم‌الدین رازی در حوزه سیاست صاحب نظر بوده‌اند (تاریخچه). در این راستا، آثاری از موافقان و مخالفان درباره رازی ارائه شده است؛ ولی هنوز جای طرح مباحث جدید، احساس می‌شود (پیشینه). با این وصف، همچنان درباره چگونگی این رابطه در دیدگاه اندیشمندی چون رازی، اختلاف نظر وجود دارد! (مسئله) از این رو، در واکاوی رابطه عرفان و سیاست در اندیشه او، با این پرسش مواجهیم که چه رابطه‌ای میان عرفان و سیاست از دیدگاه وی وجود دارد (سؤال). گمان این مقاله آن است که رازی به ادغام عرفان و سیاست قائل است و از این رو، به ارتباط وثیق عرفان و سیاست و نسبت تساوی از نسب اربعه میان این دو رسیده است (فرضیه). مقاله حاضر با

*. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم (نویسنده مسئول) - Rooz1357@gmail.com

** پژوهشگر پژوهشگاه امام صادق (ع) و دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم -

کار بست شیوه تحلیلی - تفسیری (روش)، به دنبال نشان دادن این ارتباط است (هدف). نتیجه به دست آمده این است که رازی دستیابی انسان به عرفان حقیقی، کمال معنوی، و سعادت دنیوی و اخروی را در گرو تدبیر امور دنیوی یا همان سیاست قرار می‌دهد که در راستای عرفان یا همان حقیقت اسلام است (یافته).

واژگان کلیدی

عرفان، سیاست، نجم‌الدین رازی، اندیشه سیاسی و اندیشه عرفانی

مقدمه

بررسی رابطه عرفان و سیاست در اندیشه اسلامی، که هدف آن سعادت دنیوی و اخروی انسان است، از اهمیت بالایی دارد. از آنجاکه در نظر عموم، عرفان با گوشه‌گیری از اجتماع و اعراض از دنیا مترادف شده، پذیرش رابطه آن با سیاست، که به دنبال سروسامان دادن به امور دنیاست، در وهله اول کمی سخت به نظر می‌رسد و همین امر باعث انکار رابطه این دو از سوی برخی صاحب‌نظران شده است؛ اما شناخت دقیق از عرفان (که همان معرفت حقیقی و رسیدن به کمال است) و سیاست (که تدبیر امور و هموار کردن راه رسیدن به کمال است)، بیانگر رابطه این دو مقوله مهم در اندیشه اسلامی است.

اندیشمندان اسلامی، برخلاف اغلب اندیشمندان غربی که نگاهی تک‌بعدی به انسان دارند و هدف او را رسیدن به بیشترین سود و لذت و رفاه در دنیا می‌دانند، نگاهی همه‌جانبه به انسان از ابتدای آفرینش تا زندگی پس از مرگ داشته و با تقسیم زندگی او به سه مرحله مبدأ، معاش و معاد، هدف از آفرینش انسان را رسیدن به کمال دانسته و برای رسیدن به آن، هم دنیا و هم آخرت را مدنظر قرار داده‌اند. از دید آنها، دنیا مقدمه آخرت است و رسیدن به کمال و سعادت اخروی در گرو تدبیر و برنامه‌ریزی امور دنیوی براساس اصول اسلامی است که می‌توان آن را همان سیاست اسلامی تعریف کرد.

رابطه عرفان و سیاست و تلازم یا تباین این دو، از مباحثی است که برای درک مسائل سیاسی ایران، از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا هم اندیشه عرفانی و هم اندیشه سیاسی در ایران ریشه‌دار بوده و در حوادث گوناگون تأثیرگذار بوده‌اند؛ اما در بررسی این

رابطه، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. مخالفان رابطه عرفان و سیاست معتقدند که عرفان به دلیل بی‌اهمیتی به امور دنیا و گذرا دانستن آن، نمی‌تواند با سیاست که به دنبال تدبیر امور دنیایی است، رابطه داشته باشد؛ ولی موافقان بر این باورند که نگاه عرفانی با تکیه بر توحید و مقدمه دانستن دنیا برای آخرت، به دنبال سعادت انسان است و برای تحقق این هدف، به دنبال سامان دادن امور دنیا نیز هست. بنابراین، ابتدا لازم است تعریفی از سیاست و عرفان ارائه گردد؛ آن‌گاه به ارتباط این دو مفهوم پرداخته شود.

سیاست را تدبیر امور جامعه، و علم سیاست را علم حکومت یا دولت دانسته‌اند. مایکل اکشات^۱ (۱۹۰۱/م/۱۲۷۹ش) رسیدگی به امور عمومی جمعی از مردم که برحسب اتفاق یا به انتخاب خود گرد هم آمده‌اند را سیاست دانسته و علم سیاست را بخشی از علوم اجتماعی می‌داند که درباره بنیادهای دولت و اصول حکومت بحث و بررسی می‌کند. دوورژه^۲ (۱۹۱۷/م/۱۲۹۵ش) نیز سیاست را اساساً یک مبارزه و پیکار می‌داند (دورژه، ۱۳۷۴: ۳۵). امام خمینی^۳ (۱۹۰۲/م/۱۲۸۱ش) در تعریف سیاست معتقد است:

سیاست به معنای اینکه جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست؛ این در روایات ما برای نبی اکرم با لفظ سیاست ثابت شده است؛ و در دعا و زیارت جامعه، ظاهراً هست که ساسة‌العباد هم هست. در آن روایت هم هست که پیغمبر اکرم مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۵: ۱۴۳۱).

ایشان در تعریف دیگری بیان می‌کند که سیاست «روابط مابین حاکم و ملت، روابط مابین حاکم با سایر حکومت‌هاست» (همان، ج ۳: ۲۲۷).

عرفان نیز به معنای شناخت حقیقی از راه کشف و شهود و معرفت الله است. واژه عرفان در لغت به معنای شناختن است؛ ولی در اصطلاح، به شناخت ویژه‌ای اختصاص یافته است که از راه شهود درونی و دریافت باطنی حاصل می‌گردد؛ و از آنجاکه چنان کشف و

1. Michael Oakeshott.

2. morris duoverzh.

شهودهایی به‌طور معمول متوقف بر تمرین‌ها و ریاضت‌های خاصی است، روش‌های عملی یا آیین سیر و سلوک را نیز عرفان نامیده‌اند. به‌عبارت‌دیگر، عرفان در اصطلاح به معرفت شهودی خداوند که از طریق تهذیب نفس و صفای باطن حاصل می‌گردد، گفته می‌شود (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۲: ۸۳). عرفان را دارای دو بعد نظری و عملی دانسته‌اند. عرفان نظری شامل منظومه‌ای از دریافت‌های باطنی از طریق کشف و شهود پیرامون جهان هستی است که توسط افراد واجد شرایط ادراک شده و با شیوه‌ای نظام‌مند و به‌طور نظری تدوین گردیده است. عرفان عملی شامل به‌کار بستن دستورالعمل‌های لازم در راستای مبارزه با هوای نفس و رسیدن به مقامات معنوی و کمال توحید است (همان، ۱۳۶۲: ۱۸۶).

۱. رابطه عرفان و سیاست

یکی از دغدغه‌های عالمان دینی و سیاسی در طول تاریخ اسلام، رابطه «عرفان» و «سیاست» بوده است. طرفداران رابطه عرفان و سیاست را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه اول که می‌توان آن را از لحاظ مبانی فکری، با مخالفان ارتباط عرفان و سیاست دارای اشتراک دانست؛ به‌دنبال بهره‌برداری از مزایای اندیشه عرفانی در پیشبرد اهداف سیاسی خود و ایجاد اختلاف در میان متفکران اسلامی با عناوینی چون فقیه، متکلم، فیلسوف و عارف هستند. این گروه از منورالفکران عهد قاجار تا مارکسیست‌هایی نظیر احسان طبری را شامل می‌شود که هرکدام به‌دنبال برجسته کردن وجوهی از عرفان و پیوند آن با ایدئولوژی‌های مدرن نظیر لیبرالیسم و کمونیسم هستند (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۱۸ و ۴۸)؛

گروه دوم، متفکران اسلامی‌اند که هم با عرفان اسلامی و هم با اندیشه سیاسی اسلام آشنا و در این حوزه صاحب‌نظرند و نگاهی همه‌جانبه به این موضوع دارند. اینان اندیشه اصیل اسلامی را بر مبنای توحید می‌نگرند و هدف عرفان و سیاست را رساندن انسان به کمال و سعادت می‌دانند. از نظر این گروه، ارتباط میان عرفان و سیاست، نه تنها به‌لحاظ نظری و عملی ممکن است، بلکه اثرات مثبتی نیز در جامعه خواهد داشت. حضرت امام خمینی^ع را می‌توان از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این جریان دانست که افزون‌بر ارائه مباحث

نظری، پیوند عرفان و سیاست را در عمل نیز تحقق بخشید و از منظری عرفانی به سیاست و حکومت پرداخت. ایشان ابتدا رابطهٔ اسلام و سیاست را مطرح می‌کنند و می‌فرمایند: «والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدن از اسلام سرچشمه می‌گیرد.» (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۷۰) سپس با نقد برداشت غلط از عرفان و تعریف عرفان اسلامی و نمونه‌های عملی آن می‌فرمایند:

خیال کردند یک دستهٔ زیادی که معنای عرفان عبارت از این است که انسان یک محلی پیدا بشود و ذکری بگوید و یک سری نکان بدهد و یک رقصی بکند و اینها؛ این معنای عرفان است؟ مرتبهٔ اعلای عرفان را امام علی - سلام‌الله‌علیه - داشته است...؛ موسی بن عمران اهل سلوک بود...؛ ابراهیم هم همین‌طور؛ رسول خدا ﷺ هم که همه می‌دانیم؛ رسول خدایی که سال‌های طولانی در سلوک بوده است، وقتی که فرصت پیدا کرد، یک حکومت سیاسی ایجاد کرد، برای اینکه عدالت ایجاد بشود (همان، ج ۲۰: ۱۱۶).

بنابراین، ایشان تبیینی میان عرفان و سیاست نمی‌بینند و سیاست درست را مبتنی بر عرفان و معرفت حقیقی می‌دانند.

علامه محمدتقی جعفری عرفان اسلامی را همان عرفان حقیقی می‌داند که مسیرش حیات معقول، آغاز حرکتش بیداری انسان از رؤیای حیات طبیعی محض، و مقصدش قرار گرفتن در جاذبهٔ کمال مطلق است و هدف اصلی آن را هدایت انسان‌های بیدار به شعاع جاذبیت خداوندی می‌داند (جعفری، ۱۳۷۳: ۱۳ و ۳۷). وی با تعریف سیاست به منزلهٔ مدیریت و هدایت مردم برای به‌فعلیت رساندن همهٔ ابعاد و استعدادهایشان به سوی عالی‌ترین اهداف مادی و معنوی و در دو قلمرو فردی و اجتماعی، می‌گوید: یکی از عبادات بزرگ انسان‌ها، فعالیت‌های سیاسی است (همان: ۹۳-۹۷). ایشان تفکیک عرفان و سیاست را منوط به تعریف ساختگی عرفان و تعریف مسخ‌شده از سیاست می‌داند و معتقد است که سیاست ماکیاوولی^۱

(۸۴۷/م ۱۴۶۹ ش) که سیاست را برای سیاست می‌خواهد، نه برای حیات معقول، حاضر به قربانی کردن حقایق و ارزش‌ها در راه اهداف سیاستمدار است؛ اما عرفان مثبت اسلامی با توجه به ماهیتش نمی‌تواند آلت دست سیاست‌های ماکیاولی باشد (همان).

آیت‌الله جوادی آملی معتقد است: «عرفان هرچه دارد، مایه و پایه‌اش را از دعا‌های قرآن و عترت گرفته است» (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۹۳)؛ و «با تفاوتی که میان عرفان و زهد وجود دارد، عرفان به‌طور الزامی با انعزال از جامعه و عدم توجه به مسئولیت‌های اجتماعی، مترادف نیست. بنابراین، همان‌گونه که دین از سیاست جدا نیست، عرفان و سیاست نیز با هم مرتبط‌اند» (همان، ۱۳۷۲: ۹۲). از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی، انسان کامل «که در علوم شریعت، طریقت و حقیقت به حد تکمیل دیگران رسیده است» (همان: ۹۰-۹۲)، نه تنها مسئول تنظیم روابط اجتماعی امت اسلامی است، بلکه مسئول تدبیر همه امت‌ها و همه موجودهای تکوینی که در قلمرو ولایت او قرار دارند، می‌باشد» (همان: ۸۲).

این قرائت از رابطه عرفان و سیاست، نه تنها سیاست و حکومت را جدای از عرفان نمی‌بیند، بلکه آن را در اوج مسند عرفان و اخلاق می‌نشانند و دین و سیاست را در انجام تکلیف جهت قرب الهی با هم پیوند می‌زند. بدین ترتیب، عرفان نه تنها عامل بازدارنده سیاست نیست، بلکه به مثابه یک مبنای کلیدی، کنش و رفتار سیاسی را جهت می‌دهد؛ امر قدسی را با امور عرفی ترکیب می‌نماید و زندگی سیاسی را معنادار می‌کند. یکی از عالمان مسلمان که در این عرصه صاحب نظر است، نجم‌الدین رازی (۱۲۷۵/م ۶۵۴ ش) است. رازی در آثار خود، به‌ویژه مرصاد العباد و مرموزات اسدی در مرموزات زبور داوودی، از منظری عرفانی به سیاست پرداخته است. نجم‌الدین رازی، پس از بیان مسائل عرفانی و اینکه عرفان راه‌های رسیدن انسان به کمال و فناء فی‌لله است می‌گوید: پس از آنکه انسان سیرالی‌الحق را انجام داد، آن‌گاه رو به جامعه خواهد گذاشت و در جوامع انسانی نیز مسائل سیاسی، نظیر شرایط و ویژگی‌های ملوک، وظایف آنها، از جمله دفع ظلم و برقراری عدل،

توجه به رعیت، ناظر دانستن خدا در همهٔ احوال، الگوگیری از شیوهٔ حکومتی پیامبران و... مطرح می‌شود. رازی ضمن بیان مسائل سیاسی، در واقع از منظر عرفان به سیاست پرداخته است.

در تاریخ عرفان و تصوف اسلامی، دو طریقت عابدانه و عاشقانه مطرح و اثرگذار بوده‌اند. طریقت رازی، حد وسط دو شیوهٔ تصوف عابدانه و عاشقانه بوده است. به‌نوشتهٔ دکتر ریاحی در مقدمهٔ مرصاد العباد:

در قرن هفتم، دو شیوه تصوف در ایران رواج داشته: یکی تصوف عاشقانه، که روش وجد و حال و شوریدگی و وارستگی بوده، و پیروان آن، راه حلاج، بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر را ادامه دادند و بعد هم عطار و مولانا این طریقت را به‌اوج رسانیدند، دوم تصوف عابدانه، که بر پایهٔ آداب و سنت‌ها تنظیم شده است؛ اما شیوهٔ تصوف نجم‌الدین رازی، جمع بین عشق و عبادت است؛ یعنی هم سخت به شریعت و احکام عبادی پایبند است و هم به کشف و وجد و شور و حال عرفانی (رازی، ۱۳۷۳: ۲۰).

مرصاد العباد، مشهورترین اثر عرفانی نجم‌الدین رازی، تلفیق بین عشق و عبادت است که بر ادبیات عرفانی پس از خود بسیاری تأثیر گذاشته است و عرفای قرون بعد، مانند مولانا جلال‌الدین رومی و حافظ شیرازی، از آرا و اندیشه‌های نوآورانهٔ او برای آفرینش آثار عرفانی خود الهام گرفته‌اند. نام کامل کتاب، *مرصادُ العِبَادِ مِنَ الْمَبْدِءِ إِلَى الْمَعَادِ* به‌معنای «راه بندگان از مبدا تا معاد» است که به‌گفتهٔ نجم‌الدین رازی، در بیان سلوک راه دین و وصول به عالم یقین و تربیت نفس انسانی و معرفت صفات ربانی است و در پنج باب و چهل فصل نوشته شده است. باب اول در دیباچهٔ کتاب، باب دوم در بیان مبدأ موجودات، باب سوم در معاش خلق، باب چهارم در معاد نفوس سعدا و اشقیاء، و باب پنجم در بیان سلوک طوایف مختلف است که در این باب به‌طور خاص به سیاست و حکومت می‌پردازد.

کتاب دیگری که اندیشهٔ عرفانی - سیاسی رازی را می‌توان از آن استخراج کرد، مرموزات اسدی در مرموزات زبور داودی، به زبان فارسی است. این کتاب در ده مرموز تألیف شده

است و در ابتدای هر مرموز، عبارتی از زبور داود^{علیه السلام} و خطاب به داود^{علیه السلام} آمده، سپس از قرآن کریم و احادیث رسول^{صلی الله علیه و آله}، آیات و روایاتی نقل شده است. سه مرموز اول، دارای ارزش عرفانی است؛ سه مرموز دیگر در نصیحت و آداب حکومت و آیین عدالت‌ورزی است؛ مرموز هفتم خلاصه‌ای است از تاریخ پادشاهان و خلفا تا روزگار مؤلف؛ مرموز هشتم در بحث از ظلم و ظالم، مرموز نهم در کلمات حکما و حکایات ملوک، و مرموز دهم در نشانه‌های رستاخیز و فتنه‌های آخرالزمان است.

۲. مؤلفه‌های ترابط عرفان و سیاست در نظریه رازی

نجم‌الدین رازی از عرفایی است که به سیاست نیز پرداخته و فصلی از کتاب مرصاد العباد و مباحثی از کتاب مرموزات اسدی را به این مقوله اختصاص داده است. بنابراین، «اندیشه‌های نجم‌الدین رازی در چهارچوب رویکرد عرفانی - شهودی قابل بررسی است. او که خود از جمله نظریه‌پردازان اشراقی و تصوف عابدانه به‌شمار می‌آید، دیدگاه‌های سیاسی خود را در این قالب به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد (شیرزادی، ۱۳۹۰: ۱). برخی معتقدند که اندیشه سیاسی او متأثر از ایران باستان و آرمان‌خواهانه است (همان)؛ ولی این دیدگاه چندان درست به نظر نمی‌رسد. با توجه به رویکرد عرفانی وی و استناد به آیات و روایات و تشریح سیاست بر اساس الگوی حکومتی پیامبران از جمله حضرت سلیمان و حضرت داود^{علیه السلام}، تأثیر اندیشه اسلامی بر نگرش سیاسی وی بیشتر روشن می‌شود. نگاه سیاسی او، در راستای نگرش توحیدی و در جهت رسیدن انسان به تقرب الهی است و بدین منظور به پیوند دین و سیاست دست می‌زند و از منظری عرفانی به سیاست می‌نگرد. اندیشه عرفانی - سیاسی نجم‌الدین رازی را در قالب مقولات زیر می‌توان بیان کرد:

۱-۲. جایگاه انسان

از دیدگاه رازی، انسان از جایگاه والایی برخوردار است و هدف او رسیدن به معرفت الهی است. وی می‌نویسد: «مقصود و خلاصه آفرینش، وجود انسان بود؛ و هر چیزی را که وجودی هست از دو عالم، به تبعیت وجود انسان است...؛ و مقصود از وجود انسان،

معرفت ذات و صفات حضرت خداوندی است» (رازی، ۱۳۷۳: ۳۹) وی کمال سعادت انسان را در ترکیهٔ نفس می‌داند (همان: ۱۱۶) و تفاوت انسان را با ملائکه و حیوانات در دستیابی به معرفت و تحمل بار امانت الهی چنین بیان می‌کند:

ملائکه به نور و صفای روحانی بدیدند، اما قوت جسمانی نداشتند، برنتوانستند گرفت؛ حیوانات قوت و استعداد صفات جسمانی داشتند، اما نور و صفای روحانی نداشتند، شرف بار امانت ندیدند. چون انسان مجموعهٔ دو عالم روحانی و جسمانی بود، او را به کرامت حمل امانت، مکرم گردانیدند (همان: ۵۸).

وی معرفت را بر سه نوع می‌داند: «معرفت عقلی؛ معرفت نظری و معرفت شهودی» (همان: ۹۱)؛ و انسان را مظهر جمال و جلال الهی می‌داند که بار امانت معرفت را به‌دوش کشیده است (رازی، ۱۳۵۳: ۲). وی حیات انسان را دارای سه مرحله می‌داند و می‌نویسد: انسان سه حالت دارد: «اول، بدایت فطرت، که مبدأ است؛ دوم، مدت ایام حیات، که معاش است؛ و سوم، حالت قطع تعلق روح از قالب به اضطرار یا به اختیار، که معاد است» (همان: ۵۳). از منظر رازی: «کمال نفس انسان، به‌واسطهٔ سلوک بر جادهٔ شریعت و طریقت و حقیقت است» (همان: ۴۰). «شریعت، ظاهری دارد و باطنی؛ ظاهر آن، اعمال بدنی است و شامل نماز، روزه، زکات، حج و شهادتین است؛ و باطن آن، اعمال قلبی و سری و روحی است که آرا طریقت گویند؛ و طریقت، کلید راهیابی به عالم حقیقت است (همان: ۱۱۲). بنابراین در نظر رازی، مرحلهٔ دوم حیات انسان که مرحلهٔ معاش است، به‌طور حتم ناظر به مرحلهٔ اول و سوم است. امکان ندارد در زندگی سیاسی و اجتماعی، فطرت را کنار گذاشت و بدون توجه به مفهومی به‌نام معاد، زندگی را ادامه داد. بنابراین، مبدأ و معاد از عناصر تأثیرگذار در حیات دنیایی انسان اند.

۲-۲. پیوند عرفان و زندگی اجتماعی

در بینش رازی، عرفان به معنای عزلت‌گزینی، دوری از اجتماع، تبلی و سربار جامعه بودن نیست و رسیدن به کمال و بهشت برین، تنها در انحصار اهل خانقاه و فرقه خاصی نیست؛ بلکه هر کسی با هر حرفه‌ای می‌تواند بدان دست یابد. وی می‌نویسد:

هیچ طایفه نیست که از حرفت و صنعت او راهی به بهشت و دوزخ نیست و راهی به حضرت حق نیست؛ بلکه از زیر قدم هر شخصی، این هر سه راه برمی‌خیزد؛ اما صراط مستقیم، آن راه است که به حق می‌رود؛ و راه بهشت، از دست راست، و راه دوزخ، از دست چپ... (همان: ۲۰).

او اهل حرف و صنایع را عمل‌ه خانقاه جهان می‌داند (همان: ۳۰۸) که از این طریق می‌توانند به قدرت صانع کل پی ببرند و با کار درست، به مقصود نهایی نایل شوند. این فراز از مطالب رازی، نفی ایده‌ای از تفکرات صوفیانه و راهبانه‌ای است که در نزد برخی از مسلمانان، به تبع عزلت‌نشینی و گوشه‌گیری مسیحیت، رواج یافته است. در نظر رازی، عرفان حقیقی، عرفانی است که صاحبان آن در متن زندگی اجتماعی حضور داشته باشند و ضمن تحفظ به شریعت و طریقت و حقیقت، مثل مردم به حیات اجتماعی خود ادامه دهند؛ چنان‌که انبیا و اولیاء‌الله در طول تاریخ این‌گونه بوده‌اند.

۲-۳. دین و حکومت

نجم‌الدین رازی، همان‌گونه‌که در عرفان بر تعبد به شریعت و احکام الهی تأکید دارد، در سیاست و حکومت نیز نگاهی دینی دارد و دوام و بقای حکومت را در گرو دین‌داری و عمل به احکام اسلام، به‌ویژه از سوی حاکمان می‌داند و زوال آن را به علت از میان رفتن درد دین می‌داند. وی علت حمله مغول و فتنه تاتار را شکر نکردن نعمت دین و اسلام، و کفران نعمت مسلمانی می‌داند (همان: ۸). وی حفظ دین را از وظایف حکومت برمی‌شمرد و می‌نویسد: «بر پادشاه واجب است که هر کجا ثغور کافر باشد یا کافران تعدی از مقام خود نمایند، امیری مردانه، شجاع، دلاور، کارآزموده، مصاف‌دیده، دیندار، باحمیت و غیرت،

وطن خواه و نوع‌پرور اعزاز دارد... تا در قلع و قمع اعدای دین کوشند» (همان: ۲۶۴). وی در مهاجرت از ایران، به دنبال دیاری می‌گردد که از آفت بدعت، هوا و تعصب پاک باشد و در آن دیار، پادشاهی دین‌دار، عالم، عادل و منصف باشد که قدر اهل دین داند (همان: ۱۱). این فراز از مباحث رازی، ایده‌جدایی دین از سیاست را نفی می‌کند. دین در نظریه‌های صوفیانه و عارفانه، با عنوان شریعت شناخته می‌شود و برخی نظریه‌های پیشینی - پسینی مدعی‌اند که دین برای آخرت انسان‌هاست و کاری به دنیای فانی ندارد و سرانجام برای حفظ دین، دست از دنیا می‌کشند و دست دین را از دنیا کوتاه می‌کنند. این فراز از اندیشه رازی، نفی هر دو گونه تفکر است؛ به‌گونه‌ای که شریعت از حکومت و مسائل اجتماعی جدا نیست و حکومت هم بدون دیانت، انسان را به کمال مطلوب نمی‌رساند.

۲-۴. سلطنت، حکومت و وظایف حاکم

رازی برای ورود به مبحث سلطنت و حکومت، از آیه «یا داؤدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (ص: ۲۶)؛ ای داود! ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم؛ پس در بین مردم به حق حکم کن»، استفاده می‌کند و سلطنت را عطای خداوند، و سلطان را ظل‌الله می‌داند. اما از دیدگاه رازی، این ظل‌الله بودن وقتی میسر می‌شود که صفات خداوند در حاکم نمودار شود؛ یعنی پناهگاه همه مظلومان باشد تا از هیچ ظالمی به آنها ظلمی نرسد (رازی، ۱۳۵۳: ۲۱۸). اگرچه اندیشه ظل‌الله بودن پادشاه، در ایران قبل از اسلام مطرح بوده است و برخی بر همین اساس، اندیشه رازی را متأثر از اندیشه ایرانی شهری دانسته‌اند، اما تکیه وی بر آیات و روایات، مبین تاثیر اندیشه اسلامی بر دیدگاه وی است. وی شرط ظل‌الله بودن پادشاه را دارا بودن صفات خداوند، نظیر پناهگاهی مظلومان، قیام به فرمان حق، پرهیز از متابعت هوا، اعلای کلمه دین با اسباب سلطنت، و سلطنت را وسیله درجات و قرب ساختن، نه بهره‌گیری از شهوات می‌داند (همان: ۲۴۴). از دیدگاه رازی، سلطان برگزیده خداست و حکومت نوعی خلافت و نیابت از حق می‌باشد؛ و سلطان یا حاکم، سایه خدا بر روی زمین است و همچون سایه خداوند، دارای صفات خداوندی است؛ زیرا سایه نموداری

از خود شخص است؛ از این رو حاکم یا پادشاه نیز تَلَأُو الطَّافِ خَدَاوَنَدی است (رازی، ۱۳۵۲: ۴۸). او در این زمینه به حدیث «خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ (مجلسی (ب)، ۱۴۰۴: ۸۴)؛ خدواند آدم را بر اساس صورت خود آفرید»، اشاره می‌کند و معتقد است که الطاف خداوند، در سلطان - که عکس ذات و گوهر کمال است - به ودیعت نهاده شده است (رازی، ۱۳۵۲: ۴۹). به اعتقاد رازی، برای سلوک راه حق و رسیدن به کمال مطلق، جهان‌داری بهترین وسیله تقرب انسان به خداست؛ چنان‌که حضرت سلیمان علیه السلام طلب حکومت کرد و شرط حکومت را مغفرت قرار داد؛ مغفرت به معنای محفوظ ماندن از آفاتی که پادشاه به آن دچار می‌شود؛ و بزرگ‌ترین مزیت حاکم بودن، ملبس شدن به اخلاق خداوندی است (همان: ۵۱).

وی ارسال پیامبران را برای هدایت جامعه بشری، و وجود سلطان را از الطاف خداوندی به انسان‌ها می‌داند و معتقد است که هر کس استعداد و گوهری داشته باشد، به مرحله سلطان و حاکم شدن می‌رسد. از دیدگاه رازی، ملوک به دو دسته ملوک دنیا و ملوک دین تقسیم می‌شوند که «ملوک دنیا در بند خویش‌اند و سعادت عظمی و دولت کبری از آن کسانی است که مانند حضرت داود علیه السلام سلطنت مملکت دین و دنیا را با هم دارند» (رازی، ۱۳۷۳: ۲۱۲-۲۱۳).

وی با اشاره به آیه کریمه «يَا دَاوُدُ! إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ؛ ای داود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم؛ پس بین مردم به حق داوری کن». از آن، احکامی درباره حاکم و خلیفه استخراج می‌کند: اول آنکه، پادشاهی عطای حق است؛ دوم، اگر از دیگری گرفت و به او داد، روزی هم از وی بگیرد و به دیگری بدهد؛ سوم، پادشاهی خلافت و نیابت خداست؛ پس با بندگان باید با اخلاق خدایی رفتار کند؛ چهارم، میان رعایا، خود حکم کند و به دیگری وانگذارد؛ پنجم، حکومت به حق کند؛ یعنی به راستی و عدل، و میل به جور نکند؛ ششم، به فرمان حق عمل کند، نه به طبع؛ هفتم، از هوای نفس تبعیت نکند؛ چون هر کس متابعت هوا کند، نمی‌تواند در مملکت خویش به فرمان خدا کار کند؛ هشتم، متابعت هوا خروج از راه خداست و مخالفت هوا رفتن، راه خدا؛ نهم، هر که با متابعت هوا از راه خدا خارج شود، به کفر و عذاب شدید برسد؛ دهم،

پادشاهی خلق با مقام و مرتبه نبوت می‌توان کرد؛ زیرا هم رعایت حقوق جهان‌داری و جهان‌گیری و عدل‌گستری و رعیت‌پروری، و هم حق سلوک راه دین و حفظ معاملات شرع به‌جای آرد (همان: ۲۱۳-۲۱۴).

وی برخلاف دیدگاه رایج در اندیشه سیاسی مدرن، که حکومت را وسیله کسب قدرت می‌داند، حکومت را وسیله تقرب به خداوند دانست، می‌نویسد:

چون پادشاه در جهان‌داری با رعیت به عدل‌گستری و انصاف‌پروری زندگانی کند و ظالمان را از ظلم و فاسقان را از فسق منع فرماید و ضعفا را تقویت و اقویا را تربیت دهد و اقامت امر به معروف و نهی از منکر فرماید، تا در کل ممالک رعایا به شرع‌ورزی و و دین‌پروری مشغول شوند بود و بر صادر و وارد راه‌ها ایمن گردد و دفع شر کفار ملاحین [ملعون‌ها] از بلاد و عباد فرماید کرد، هر خیر و طاعت و تعلم و تعبد و آسایش و و رفاهیت که اهل مملکت او کنند و یابند، حق تعالی جمله در دیوان معامله صلاح او نویسد و از هر ظلم و فسق و مناهی و ملامتی که منع فرماید و به سیاست او از آن منجز شوند، جمله وسایل تقرب او شود به حضرت الهی (همان: ۲۱۵).

بنابراین، از دیدگاه وی حکومت مسئولیتی است که اگر پادشاه به‌خوبی از عهده آن برآید، وسیله تقرب او می‌شود. وی حکومت و سلطنت را به‌مانند تیغ دولبه‌ای می‌داند که می‌تواند حاکم را به اوج یا حضيض برساند؛ زیرا با پرورش صفات حمیده، متخلق به اخلاق الهی می‌گردد و با پرورش صفات ذمیمه، دعوی خدایی کند (همان: ۲۱۶). رازی صلاح و فساد جهان را به‌دست پادشاه، و جایگاه پادشاه را به‌مثابه جایگاه دل در تن می‌داند و معتقد است که اگر پادشاه به صلاحیت پادشاهی باز آید، همه جهان به صلاحیت خویش باز آیند و اگر پادشاه در پادشاهی تصرفات فاسد کند، همه جهان به فساد آید (همان: ۲۲۸).

نجم‌الدین به نصیحت پادشاه می‌پردازد و به وی تذکر می‌دهد: «رابطه پادشاه با خدای خویش در گرو ایجاد عدل و خدمت به مردم است، و خود را برای مملکت قرار دادن و نه

مملکت را برای خود» (همان: ۳۲۰). رازی عبادت پادشاه را رعایت حقوق مسلمانان می‌داند و معتقد است: نگرش پادشاه به قدرت باید به گونه‌ای باشد که خداوند را ناظر بر خود ببیند (رازی، ۱۳۵۲: ۶۳).

در اندیشه اسلامی - که رازی هم بر اساس آن اندیشه‌ورزی می‌کند - حق و تکلیف با هم مطرح می‌شوند. این امر، هم شامل مردم می‌شود و هم حاکمان، از این منظر، حاکم حقوقی دارد که یکی از آنها متابعت مردم از اوست. رازی با استناد به آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)؛ از خدا و رسول و ولی امر اطاعت کنید»، پادشاهی را نیابت و خلافت حق و تالی تلو نبوت دانسته و اطاعت آن را در سِلک اطاعت خدا و رسول دانسته است (رازی، ۱۳۵۳: ۲۴۶). از دیدگاه رازی، وظایف پادشاه دارای سه وجه است: اول، مسئولیت در برابر نفس خویش؛ دوم در برابر رعایا؛ و سوم در برابر خداوند؛ و در هر حالتی مأمور است به سه چیز: عدل، احسان و ایتاء ذی القربی (رازی، ۱۳۷۳: ۲۲۰)؛ و «منهی است از سه چیز: فحشا، منکر و بغی»^۱ (رازی، ۱۳۵۳: ۲۴۵). وی سپس با تشریح عدل و احسان و ایتاء ذی القربی می‌نویسد:

در مورد نفس خویش، عدل، به حاصل کردن توحید است نفس خویش را؛ احسان، از عهده فرایض بیرون آمدن است؛ و ایتاء ذی القربی رعایت حقوق جوارح و اعضا است. در مورد رعایا، عدل راستی کردن، انصاف گستردن، جور نکردن با خلق خداست؛ احسان، آثار کرم و مروت خویش بر رعایا رساندن، نظیر تقویت ضعفها، مدارا با اقویا، علما را موقر داشتن، سادات، صلحا و زهاد را محترم داشتن و... است؛ و ایتاء ذی القربی، حق‌گذاری عموم رعایاست؛ زیرا رعایا به منزله نزدیکان، و بلکه اهل و عیال پادشاه هستند (همان: ۲۲۱).

۱. بغی در لغت، به معنای از حد گذشتن و ستمگری و تجاوز است.

وی پادشاه را شبان رعیت توصیف می‌کند و می‌نویسد: «پادشاه چون شبان است و رعیت چون رمه. بر شبان واجب است که رمه را از گرگ نگه دارد و در دفع شر او کوشد» (همان: ۲۲۲).

رازی درباره‌ی وظایف پادشاه در برابر خداوند معتقد است:

عدل، یک‌رنگ کردن ظاهر و باطن با خداوند و مملکت، و خود را برای خدا خواستن، نه خدا و مملکت را برای خود خواستن...؛ احسان به معنای آن است که حق را چنان بندگی کنی که گویی تو او را می‌بینی؛ و اگر تو او را نمی‌بینی، یقین دانی که او تو را می‌بیند؛ و بندگی پادشاه به معنای خلوت‌گزینی و به جای آوردن نوافل نیست، بلکه باید بعد از به جای آوردن فرایض، به مصالح مملکت برسد و از احوال کشور آگاه شده و به رعایت حقوق مسلمانان قیام کند؛ و ایتاء ذی القربی یعنی طرفه‌العینی سر از آستانه‌ی بندگی بر ندارد و به پادشاهی مجازی دنیا مغرور نشود (همان: ۲۲۶).

نجم‌الدین معتقد است هر فردی که که قادر به اجرای عدالت و حفظ شریعت باشد، می‌تواند حاکم جامعه باشد. وی حتی شرط قرشی بودن امام را - که بسیاری از اندیشمندان قبلی ذکر می‌کردند - از شرایط امام یا سلطان نمی‌شمارد. البته معتقد است فرد حاکم جامعه دارای استعدادهای ذاتی است که خداوند به وی عطا کرده است (رازی، ۱۳۵۲: ۴۹). بنابراین در دیدگاه نجم‌الدین، مشروعیت حکومت، به رعایت شریعت و اجرای آن است؛ به‌ویژه بر عدالت، بسیار تأکید می‌کند؛ به‌گونه‌ای که آن را ضروری می‌داند. وی با استناد به این احادیث نبوی که «عدل و ملک با هم دیده می‌شوند» و «ملک با کفر باقی می‌ماند، ولی با ظلم نه»، رمز بقای حکومت را اجرای عدالت و پرهیز از ظلم و ستم می‌داند (رازی، ۱۳۵۳: ۲۴۸). از دیدگاه او، «مملکت جز به عدل و انصاف و مروت قرار نگیرد» (همان: ۲۶۷)؛ و «پادشاه تا بتواند، جهد نماید که از مال و ملک خویش نیک‌نامی دنیا و ثواب آخرت حاصل کند» (همان: ۲۶۰).

رازی با استناد به حدیث «الْأَنْسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» (مجلسی (الف)، ۱۴۰۴، ج ۱۰۲: ۷)؛ مردمان بر آیین حاکمان‌اند»، صلاح و فساد جامعه را در گرو عملکرد پادشاه می‌داند و می‌نویسد:

چون پادشاه تتبع احوال هر طایفه کند و از معاملات هر صاحب عمل باخبر باشد و درد مسلمانی دامن جان او گیرد تا در ممالک او حیفی و ظلمی نرود، کارها زود به صلاح آید...؛ و اگر عمر به غفلت گذرد و در بند هوا و شهوت و لذت خویش باشد و در جمع خزائن کوشد و غم لشکر و مملکت و ورعیت نخورد، ظالمان و کافران زود مستولی شوند... و مسلمانان را مشوش دارند و دزدان و راهزنان و مفسدان فرصت یابند و خون‌ها به ناحق ریخته شود و فساد آشکار شود و انواع بلا و فتنه پدید آید و وبال جمله، در گردن پادشاه وقت باشد (همان: ۲۶۵).

به اعتقاد رازی، پادشاه چونان شبانی است که رعیت را از دستبرد دشمنان حفظ کرده، شر آنها را دفع می‌کند؛ و بر پادشاه نیز لازم است که جامعه اسلامی را از نفوذ دشمنان حفظ نماید. از دیدگاه نجم‌الدین رازی، چون حاکم برگزیده و سایه خدا بر زمین است، باید صفات خداوند را نیز دارا باشد. وی صفات پادشاه را به صفات لطف و رأفت و صفات قهر و قصاص تقسیم می‌کند. از جمله صفات لطف حق و حاکم، «حلم» است که آن را از ویژگی‌های پادشاه می‌داند و آن باعث قوت و شوکت سلطنت می‌گردد؛ همچنین صفت عفو. از صفات قهر حق و حاکم اینکه سلطان بتواند با اهل نفاق و بدعت برخورد جدی کند و در تعذیب آنها بکوشد؛ و همچنین با دشمنان بجنگد و ظالمان و مفسدان و جنایتکاران را مجازات کند (همان: ۲۳۷-۲۴۱).

از دیدگاه نجم‌الدین، حاکم باید متصف به صفات الهی شود و الگوی يك انسان کامل در جامعه باشد. وی عالم بودن یا علم دوستی را از جمله صفات حاکم برمی‌شمرد و حاکم را موظف می‌داند که از علما استفاده کند. همچنین ترویج اخلاق حسنه و تخلق به این اخلاق، مانند کرم، مروت، شجاعت، سخاوت، حلم، حیا، عفو، مرحمت، پارسایی، عفت،

علم، حکمت، وفا، امانت، هوشیاری و دین‌داری، و نیز جلوگیری از رواج اخلاق ناپسند، مانند بخل، کبر، غصب، حسد، بی‌وفایی، مکر و حيله، بی‌رحمی و سنگ‌دلی، از وظایف حاکم شمرده می‌شود. پادشاه باید به وضعیت اقتصادی مردم نیز توجه کند و مردم را به کار و تلاش تشویق نماید. (رازی، ۱۳۵۲: ۱۰۶). به‌نظر نجم‌الدین، وظیفه پادشاه در برابر مردم، شفقت بر احوال آنها، جلوگیری از بروز فساد در جامعه، ایجاد سنت‌های نیکو، و منع از بدعت‌ها و رعایت عدالت است (رازی، ۱۳۵۲: ۵۸).

حاکم باید به بالا بردن سطح آگاهی و تحصیل علوم در میان مردم اهتمام ورزد و به علما اهمیت دهد؛ زیرا هرچه سطح فرهنگ جامعه‌ای بر اثر رشد آگاهی‌ها بالا رود، ارزش‌ها بیشتر رواج می‌یابد و در نتیجه جامعه بیشتر به رشد و بالندگی می‌رسد. رازی ضمن نهی حاکم از فحشا و منکر و بغی می‌نویسد:

فحشا و منکر و بغی پادشاه با رعیت آن است که در میان ایشان به فسق و جور زندگی کند؛ و ایشان را بر فساد دارد؛ و در عهد او اهل فساد قوت گیرد و بازار اهل دین و علم کساد شود؛ بدعت در مملکت رواج یابد؛ در اوقاف و اموال اینام تصرف کنند و از بازرگانان باج گیرند (رازی، ۱۳۷۳: ۲۲۳).

این امور موجب بدنامی دین و دنیای پادشاه می‌شود و آوازه ظلم و فسق او را در اطراف جهان می‌پراکند. بنابراین، پادشاه خردمند باید در احوال زمانه نظر کند و پی به بدعهدی دنیای ناپایدار برد و بر خود و خلق خدا ستم نکند.

رازی ضمن نهی از افراط و تفریط در کارها و تأکید بر اعتدال و میانه‌روی می‌نویسد:

در سیاست، نه‌چندان افراط باید کرد که مردم هراسان شوند و خوف و نفرت بر آنها مستولی شود و مکر و حيله کرده و فتنه‌انگیزی کنند، که موجب تشویش مملکت شود؛ و نه‌چندان تفریط باید کرد و حلم باید داشت که هیبت سلطنت از بین رود و در کارها خلل به‌وجود آید (همان: ۲۳۱).

وی با آسیب‌شناسی حکومت، بقای حکومت را افزون‌بر تبعیت از شریعت، به اعمال و

رفتار حاکم وابسته می‌داند و می‌نویسد:

حاکم باید به عهد خود وفا کند و از مکر و حيله به دور باشد. به علاوه باید درد مسلمانی داشته باشد تا در مملکت او ظلم بر کسی نرود و کارها اصلاح شده و نااهلان اهل گردند. اگر حاکم عمر به غفلت گذراند و در بند هوا و شهوت و لذت باشد و در جمع کردن مال بکوشد و غم رعیت نداشته باشد، ظالمان زود مستولی شوند و کفار استیلا یابند و خون‌ها به ناحق ریخته شود؛ فساد آشکار گردد و انواع بلا و فتنه پدید آید، که همه بر گردن پادشاه ظالم فاسق باشد (همان: ۲۳۴).

۵-۲. ساختار و کارگزاران حکومتی

نجم‌الدین رازی معتقد است در جامعه باید نهادها و تشکیلاتی باشند که در اداره جامعه به حاکم یاری رسانند. این تشکیلات عبارت است از وزارت، قضاوت، اوقاف، ولایت‌دار و حاجب. او برای هر يك از این تشکیلات، ویژگی‌هایی را بیان کرده است.

الف) وزارت: از اول قرن پنجم هجری، نهاد وزارت وارد ساختار حکومتی مسلمین گردید. هر چند «وزارت» در قرآن نیز آمده است: «وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي (طه: ۲۹)؛ برای من وزیری از نزدیکانم قرار ده»، ولی در میان مسلمانان نخستین، ساختاری به نام وزارت مرسوم نشده بود و پس از آن، شأن و منزلت این نهاد برای حاکمان و مردم مشخص شد و اندیشمندان اسلامی در سده‌های بعد، هر کدام به فراخور فهم و اندیشه خود، به این مسئله پرداخته‌اند.

به اعتقاد نجم‌الدین، «وزارت تالی تلو سلطنت، و رکن اعظم مملکت است؛ و هیچ پادشاهی بی‌نیاز از وزیر صالح صاحب‌رأی نیست» (رازی، ۱۳۵۳: ۲۶۶). «وزیر برای پادشاه یا حاکم، به مثابه عقل است؛ و پادشاه را از وزیری عالم، عادل، منصف، امین، متدین، پاک‌اعتقاد، صاحب‌همت، صاحب‌رأی، نیکوخلق، کریم‌طبع، شریف‌ذات، بامروت، اصیل، جهان‌دیده، کاردان، صاحب‌تجربه، مهربان و ناصح، گریزی نیست»

(رازی، ۱۳۷۳: ۲۲۸)؛ و چنانچه حاکم از مشاور و وزیر کاردان و لایقی برخوردار باشد، جامعه رو به پیشرفت و تکامل پیش می‌رود:

به دانای فرمای همواره کار چو خواهی که کارت بود چون نگار

که دانا به هر کار باشد تمام به دانا سپارد زمانه لگام (رازی، ۱۳۵۲: ۱۰۵)

مملکت مانند خیمه‌ای است که ستون آن وزیر صاحب‌رأی است؛ چنانچه ستون خیمه محکم بوده و جامعه دارای افرادی بزرگ برای اداره باشد، دوام و بقا می‌یابد. وزیر باید دارای خصلت‌هایی نظیر راستی، بلندی، ثبات و تحمل باشد تا بتواند جامعه را به سوی عظمت و شکوه ببرد. (رازی، ۱۳۵۳: ۲۶۷).

این صفات، در رابطه وزیر و پادشاه بدین معناست:

راستی، یعنی ظاهر و باطنش با پادشاه یکی باشد و اهل خیانت و نفاق نباشد؛

بلندی، یعنی از همت بلند و علو طبع برخوردار باشد و طمع نداشته باشد؛

ثبات یعنی در خدمت پادشاه، وفادار و نیکو عهد و ثابت قدم باشد؛ و تحمل،

یعنی صلاح دین و ملک و رعیت را با بردباری در نظر داشته باشد؛ و چون با

این خصایل آراسته گردد، پشت پادشاه به او قوی گردد (رازی، ۱۳۷۳:

۲۳۹-۲۴۱).

اما این چهار خصلت وزیر در برخورد با رعیت نیز معنای خاص خود را دارد:

راستی، یعنی با مردم با انصاف و عدالت برخورد کند و غم‌خوار آنها باشد و در آبادانی

مملکت بکوشد؛ بلندی، یعنی با رعیت به بلندهمتی رفتار کند و طمع رشوه نداشته باشد؛

ثبات، یعنی در کار خود ثابت قدم باشد و دمدمی مزاج نباشد؛ تحمل، یعنی بار رعیت را بر

دوش کشد و اهل عفو و حلم باشد. (همان: ۲۴۲-۲۴۳).

نجم‌الدین رازی معتقد است: تنها خداوند از داشتن وزیر و مشیر بی‌نیاز است و حتی

انبیا نیز گاهی از خداوند تقاضای مشاور و وزیر می‌کردند؛ چنان‌که حضرت موسی علیه السلام از

خداوند تقاضا می‌کند: «و اجعل لی وزیراً» که وزیر را برای قوت و قدرت خود لازم می‌داند

(همان: ۲۶۶). حاکم نیز به وزیر احتیاج دارد که به وسیله وی در دین‌پروری و

عدالت‌گستری موفق شود. همچنین امرای دیگر مانند سایر اعضای بدن هستند که اگر وزیر به‌عنوان عضو مهم بدن، سالم باشد، آنها نیز به‌تبع سالم خواهند بود (رازی، ۱۳۵۲: ۶۰).

«پادشاه باید در همهٔ احوال مملکت و مصالح سلطنت، با وزیر مشورت کند و به صوابدید او و نظر شاهانۀ خویش و استمداد فضل حق، به رعایت حقوق بندگان پردازد (رازی، ۱۳۷۳: ۲۲۸). رازی دربارهٔ توجه به وزیر باکفایت می‌نویسد: «چون وزیر شایسته باشد، باید که او را محترم و موقر دارد و حکم او را در مملکت نافذ گرداند؛ چه احترام و احتشام وزیر، قوت بازوی عظمت سلطنت باشد (همان: ۲۲۸). رابطهٔ میان وزیر و پادشاه باید به‌گونه‌ای باشد که در ظاهر و باطن، وی با پادشاه صادق باشد و از خیانت به پادشاه پرهیز کند و به خدمت به مردم پردازد.

ب) **قضاوت:** مسئلهٔ قضاوت در میان مردم، یکی از مسائل مهم برای هر حکومت به‌شمار می‌آید؛ چراکه دادگری به‌وسیلهٔ این نهاد صورت می‌گیرد و در پرتو رفتار دادگرانهٔ این نهاد است که ملت یک کشور و منطقه به نظام علاقه‌مند و یا بی‌علاقه می‌شوند. در مجموع، می‌توان اذعان کرد که بقا و زوال و صلاح و فساد حکومت‌ها در گرو عملکرد مطلوب این نهاد است. وجود نهاد قضا برای جلوگیری از رواج فساد و منکرات و تنبیه مجرمان، ضروری است. از نظر رازی، «بر پادشاه واجب است که چون قاضی به شهری و ولایتی فرستد، باید که عالم و عاقل و دین‌دار و صالح فرستد که دست از مال ایتام و موارث و اوقاف و رشوت و امثال آن کشیده دارد و به معیشت خویش قانع باشد» (رازی، ۱۳۵۳: ۲۶۰). همچنین قاضی می‌تواند یاریگر حاکم در ادارهٔ جامعه باشد. البته قاضی خود باید صالح باشد تا جامعه را به صلاح رهنمون شود و مانع بدی‌ها و مفساد گردد.

وی با اشاره به حدیث نبوی، قضات را به سه گروه تقسیم می‌کند که جایگاه دو گروه در دوزخ است و یک گروه در بهشت. دو گروهی که در دوزخ جای دارند، یکی آن است که به علم قضا جاهل باشد و با جهل و هوای نفس و میل طبع قضاوت کند؛ دوم آنکه عالم بود، اما به علم کار نکند و به جهل و هوا کار کند و رشوه‌گیرد و حق و ناحق کند؛ اما قاضی‌ای

که در بهشت است، کسی است که علاوه بر علم و اجتهاد، همت عالی و اخلاق الهی داشته و از صفات دو گروه قبل میرا باشد (رازی، ۱۳۷۳: ۲۵۱-۲۵۲).

ت) ولایت‌داری و حاجبی: در اندیشه اسلامی، پس از توجه به رأس هرم - که حاکم نامیده می‌شود - به بدنه هرم و حتی قاعده هرم نیز توجه می‌شود. متفکران اسلامی، در عرصه سیاست‌ورزی به والیان شهرها و بلاد و حاجبان ولایات توجه داشته‌اند. در حوزه سیاست‌ورزی قدیم، حاکمان برای شهرها والیان مستقلی منصوب می‌کردند و آنها به اداره امور شهرها می‌پرداختند. البته این مدیریت باید در راستای سیاست‌های کلان ابلاغی از سوی حاکم کل باشد. از این رو، رازی معتقد است برای اداره هر شهر یا ولایتی لازم است که والیانی به شهرها فرستاده شوند. وی شرایط والی را چنین بیان می‌کند:

بر پادشاه واجب است که چون به شهری یا ولایتی شحنة یا والی فرستد، عاقل متمیز عالم دین‌دار فرستد که در وی سیاست و دیانت و مروت و محبت بود تا به شرایط آن شغل، به‌وجه اتم قیام نماید. ظالمی نباید که خون رعیت ریزد و غافلی نصب نکند که مصالح رعیت مهمل گذارد (همان: ۲۳۳).

از آنجاکه حاکم و والی شهر به‌تنهایی نمی‌تواند امور شهر را به‌نحو بهینه مدیریت کند، لازم است گزارشگرانی در شهر داشته باشد تا امور مربوط به شهر را به اطلاع والی برسانند. شخص متولّی این امور را در ساحت نظریه‌های سیاسی اسلامی، «حاجب» می‌نامند. نجم‌الدین رازی بر این باور است که حاکم برای آگاهی از اوضاع عمومی مردم، لازم است حاجب یا معتمدی داشته باشد تا او را از هر حادثه و تحولی مطلع سازد. درحقیقت، «حاجب» یک نیروی اطلاعاتی است که حاکم را از وضع و حال مردم و نیز از خیانت و ظلم کارگزاران آگاه می‌کند. از نظر رازی:

از معظّمات امور مملکت‌داری، یکی آن است که شخص خردمند هوشیار معتمد صادق‌القول صاحب علم و خبرت و صاحب اصل و نسب و صاحب دین و دیانت نصب فرماید تا پیوسته متفحص احوال و مستخبر اخبار از دوست و دشمن و دور و نزدیک و

شریف و وضع مملکت باشد تا پادشاه را بر جملگی احوال مملکت باخبر کند (همان: ۲۵۹).

ث) فعالیت‌های اطلاعاتی و صاحب‌خبری: جمع‌آوری اطلاعات از امور خارجی و فعالیت دشمنان اسلام و نظام دینی و حتی از امور داخلی، از مسائل بسیار مهم و اساسی در بقا و زوال حکومت‌ها و ملت‌ها شمرده می‌شود. حضرت علی علیه السلام در یکی از فرازهای نامه تاریخی خود به مالک اشتر نخعی، هنگامی که او را به ولایت‌مداری مصر منصوب کرد، فرموده‌اند: *وَابْعَثِ الْعَيْوَنَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَالْوَفَا (نهج البلاغه، نامه ۵۱)*؛ همواره چشمانی بینا (خبرچینانی) که به وفاداری و صداقت آنها ایمان داری، در امور حکومتی بگمار. براساس این تحلیل، اگر فعالیت‌های جاسوسی و ضدجاسوسی در حکومتی وجود نداشته باشد، آن حکومت سرانجامی مطلوب نخواهد داشت.

رازی اشراف اطلاعاتی را یکی از مهم‌ترین امور حکومت می‌داند و معتقد است که «مسئولیت این کار باید بر عهده شخصی خردمند، هوشیار، معتمد و صاحب‌قول باشد تا پیوسته اخبار و احوال دوست و دشمن را زیر نظر داشته باشد و پادشاه را از همه امور مملکت باخبر سازد (رازی، ۱۳۷۳: ۲۳۰). رازی افزون بر حکومت و سیاست، به اجتماع نیز توجه دارد و در کتاب خود، اқشار اجتماعی را نام برده و به شرح خصوصیات، وظایف و آسیب‌شناسی آنها پرداخته است. وی در چند باب، سلوک علما و مفتیان، ارباب نعم و اصحاب اموال، دهاقین و رؤسا و مزارعین، اهل تجارت و اهل صنایع را مطرح کرده است. وی علم را میراث انبیا و شریف‌ترین وسیله برای تقرب خداوند معرفی کرده و آن را به دو نوع علم ظاهر و باطن تقسیم کرده و علما را به سه طایفه تقسیم نموده است: اول، کسی که علم ظاهر داند؛ دوم، کسی که علم باطن داند؛ و سوم، کسی که هم علم ظاهر و هم علم باطن داند؛ و گروه سوم را بهترین نوع علما می‌داند (همان: ۲۴۵-۲۴۶).

وی مال و نعمت را به‌مانند نردبانی می‌داند که هم می‌تواند باعث صعود انسان شود و هم سقوط وی؛ و برای مال و جاه، صفات ذمیمه‌ای مانند طغیان، بغی، کبر و عجب، تفاخر، تکاثر، مشغولی، بخل، تبذیر و غرور برمی‌شمارد و در صورتی که انسان از این صفات دور

باشد، دارای صفاتی مانند علوّ همت، عفت، توجه به حق، شکر، تواضع، سخاوت، فراغت، تقوا، اعتدال، تسلیم و رضا می‌گردد (همان: ۲۵۵-۲۵۸). وی دهقانی و زراعت را بازرگانی با خدا و بهترین نوع کسب، و درحقیقت خلافت حق در صفت رزاقی می‌داند و اهل آن را به سه دسته رؤسا و مقدّمان، دهاقین و مُزارعان تقسیم می‌کند (همان: ۲۶۰). تجارت، از نظر رازی بر دو نوع است: دنیوی و اخروی. تجارت دنیوی هم بر دو نوع است: یکی آنکه از برای نفع دنیاست؛ و دیگری آنکه برای نفع آخرت است؛ اما نفع دنیا هم به دنبال دارد. (همان: ۲۶۵).

نتیجه‌گیری

نجم‌الدین رازی، عارف قرن ششم و هفتم هجری، دیدگاه سیاسی خود را از منظری عرفانی و مبتنی بر دیانت ارائه کرده است. وی مانند بیشتر اندیشمندان اسلامی، دنیا را مقدمه آخرت دانسته و به دنبال سعادت انسان و تقرب او به خداوند بوده است و برای تحقق این امر، سیاست را امری مهم و تأثیرگذار تلقی کرده و به آن پرداخته است. در امر سیاست، مهم‌ترین موضوع را حکومت و سلطنت می‌داند که با دین و دنیا و آخرت مردم مرتبط است و صلاح و فساد آن، دامن‌گیر همه است. وی عرفان منهای سیاست و اجتماع را رد می‌کند و صاحبان همه حرف و صنایع را در صورتی که در مسیر حق و راستی و موازین دینی حرکت کنند، قابل رسیدن به قرب الهی می‌داند. بنابراین از دیدگاه ایشان، از آنجاکه در اندیشه عرفانی، هدف قرب الهی و به دست آوردن رضایت پروردگار است و سیاست اسلامی نیز به معنای مدیریت امور جامعه به منظور نیل به این هدف است، سیاست حقیقی را باید در ذیل عرفان - که همان معرفت حقیقی است - جست‌وجو کرد.

اگرچه عزلت و گوشه‌گیری برخی از عارف‌نماها و مذمت دنیا از سوی آنها باعث شده است که برخی از تباین عرفان و سیاست سخن بگویند و این دورا غیرقابل جمع و آن را مایه زوال اندیشه سیاسی در ایران بدانند، اما تأمل در عرفان صحیح اسلامی که از پیامبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ برای ما به ارث رسیده است، بیانگر پیوند عمیق این دو است.

برخلاف نظر مخالفان این پیوند، انقلاب اسلامی به‌رهبری یکی از عارفان و سیاستمداران اسلامی معاصر، یعنی حضرت امام^ع، این پیوند را در عرصه عمل نیز اثبات کرده و نظریه زوال اندیشه سیاسی را به چالش کشیده است؛ زیرا انقلاب اسلامی بر مبنای همین اندیشه‌های عرفانی و سیاسی اسلام و بدون بهره‌گیری از نظریه‌های غیربومی و وارداتی به‌ثمر نشست و کارآمدی علوم انسانی اسلامی را اثبات کرد.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

پارسانیا، حمید (۱۳۸۷). عرفان و سیاست، قم، بوستان کتاب.

جعفری، محمدتقی (۱۳۷۳). عرفان اسلامی، تهران، دانشگاه شریف.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵)، بنیان مرصوص امام خمینی، قم، مرکز نشر اسرا.

_____ (۱۳۷۲). آوای توحید، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.

خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸). صحیفه امام^ع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.

دورژه، موریس (۱۳۷۴). اصول علم سیاست، ابوالفضل قاضی، تهران، میزان.

رازی، نجم‌الدین (۱۳۵۲). مرموزات اسدی در مزمورات داودی، به‌اهتمام محمدرضا شفیعی

کدکنی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل شعبه تهران.

_____ (۱۳۷۳). مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، به‌اهتمام محمدمامین ریاحی، تهران،

علمی و فرهنگی.

_____ (۱۳۵۳). مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، تصحیح حسین الحسینی، تهران،

سنایی.

شیرزادی، رضا (۱۳۹۰). «نجم‌الدین رازی»، مندرج در: اندیشه سیاسی متفکران مسلمان،

به‌اهتمام علی‌اکبر علیخانی و همکاران، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی،

ص ۱۹۱.

مجلسی، محمدباقر (الف) (۱۴۰۴). بحارالانوار، بیروت، الوفاء.

_____ (ب) (۱۴۰۴). مرآة العقول، بیروت، الوفاء.

مطهری، مرتضی (۱۳۶۲). آشنایی با علوم اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). کلیات علوم اسلامی، تهران، صدرا.